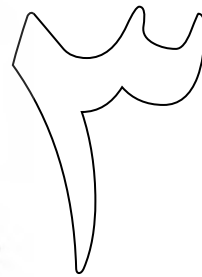


بررسی تطبیقی اجماع پکن و اجماع واشینگتن



مختار صالحی*
فرامرز حسن‌زاده**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه مازندران
salehi321@yahoo.com

** کارشناس ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه مازندران
faramarz.hasanzadeh_umz@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۸ تاریخ تصویب: ۹۵/۶/۱۵
فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۵، صص ۷۳-۹۶.

چکیده

اتخاذ رویکرد مناسب برای توسعه، یکی از موضوعات مهم در اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. برنامه‌های ارائه شده در اجماع واشینگتن، از رویکردهای غالب در این زمینه است. اما در سال‌های اخیر، با رشد خیره‌کننده اقتصاد چین، توجه بسیاری از صاحب‌نظران به این موضوع جلب شده که چین در حال تبدیل به الگوی جدید توسعه برای کشورها است؛ که از آن به اجماع پکن یاد می‌شود. متاثر از این شرایط، سؤال اصلی پژوهش این است که شباهت‌ها و تفاوت‌های اجماع واشینگتن و اجماع پکن کدامند؟ تا چه حد اجماع پکن می‌تواند به الگوی جدید توسعه برای کشورهای خواهان توسعه تبدیل شود. بنابر فرضیه، به نظر می‌رسد، شباهت‌های دو مکتب تأکید بر صادرات، تجارت آزاد و الگوی توسعه‌گرایی در مقولات اقتصادی و سیاسی از سوی هر دو مکتب است. تفاوت دو مکتب در تأکید اجماع پکن بر دولت محوری و اقتدارگرایی در توسعه، تلفیق جغرافیای اقتصادی و سیاسی و تأکید بر اقتصاد مبتنی بر نوآوری است که در اجماع واشینگتن نادیده گرفته شده است. چهارچوب نظری موضوع، مبتنی بر اقتصاد سیاسی دولت محور رابرت گیلپین است. برای بررسی موضوع نیز از روش پژوهش علی - مقایسه‌ای استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: اجماع پکن، اجماع واشینگتن، اقتصاد دولت محور،

مطالعه تطبیقی

مقدمه

چین از زمان اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ در دهه ۱۹۷۰، مسیر طولانی و دشواری را طی کرده است. میانگین رشد اقتصادی چین از ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰، حدود ۱۰ درصد بوده است. در این دوران سطح زندگی صدها میلیون شهروند چینی از مرحله زیر خط فقر مطلق به بالای خط فقر ارتقا یافته است. چین در سال ۲۰۱۱، حدود شش درصد مردم آن در فقر مطلق بودند و این رشد زمانی قابل توجه است که آن را با سال ۱۹۹۰ مقایسه نمائیم که ۶۱ درصد مردم چین در فقر مطلق به سر می‌بردند. در شرایط کنونی، چین از زیرساخت و بنیان‌های اقتصادی قوی و محکمی برخوردار است. رتبه این کشور از بین ۱۴۰ اقتصاد برتر مطرح جهان در سال ۲۰۱۵ رتبه ۲۸ است. چین به سطح نظام آموزشی در حد و اندازه جهانی دست یافته است. سرمایه‌گذاری وسیعی در این کشور در زمینه زیرساخت‌های انرژی و حمل و نقل صورت گرفته و مهم‌تر اینکه از محیط اقتصادی کلان باثباتی برخوردار است. چین آنقدر از مرحله کمی توسعه اقتصادی آسوده خاطر شده است که از سال ۲۰۱۱ به این طرف رشد کیفی را در برنامه توسعه در فاصله سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ مورد توجه قرار داده است. این اقدام را رئیس‌جمهور فعلی، شی جی پینگ، از آن به مثابه متوازن‌سازی اقتصاد نام می‌برد که در آن رشد کنترل شده در دستورکار قرار گرفت (Schwab, 2015: 28). براساس گزارش مجمع جهانی اقتصاد^۱ منطقه آسیا که چین در این منطقه قرار دارد، سریع‌ترین رشد تولید ناخالص داخلی را از سال ۲۰۰۵ تاکنون تجربه کرده است. حدود ۳۰ درصد از



تولید ناخالص داخلی جهان را این منطقه به خود اختصاص داده و در این میان سهم چین به تنهایی ۱۶ درصد است. در همین ارتباط رتبه اول حجم و اندازه بازار جهانی از آن چین است (Schwab, 2015: 12-19).

در ارتباط با موضوع، پژوهش‌های مختلفی صورت گرفته است. علوی تبار (۱۳۷۳)، در مقاله «فقر و سیاست‌های تعدیل ساختاری»، در بحث خود از راهکار برون رفت از فقر حداقل برای برخی از کشورها، کاربست مولفه‌های توسعه‌بخش برنامه‌های تعدیل ساختاری را ضروری می‌داند و به نقد و بررسی عواقب برنامه تعدیل در ایران پرداخته است. این موضوع به شرایط داخلی در ایران در دوره تعدیل اقتصادی برمی‌گردد. مرتضوی (۱۳۷۷) در مقاله «تعدیل ساختاری؛ فاز نوین لیبرالیسم و آثار و نتایج سیاست‌های تعدیل اقتصادی ایران»، با بررسی پیامدهای برنامه تعدیل اقتصادی در ایران، معتقد بود اگر کشوری فاقد نیروی انسانی شایسته باشد و زیربنای اقتصادی تقریباً پیشرفته‌ای هم نداشته باشد، در اثر اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری، به فقر و مشکلات اجتماعی و سیاسی دیگری مبتلا خواهد شد. محمدعلی شیرخانی و فریبرز ارغوان پیرسلامی (۱۳۹۵)، مقاله‌ای مشترک با عنوان «اجماع پکن؛ الگوی نوین توسعه در عصر جهانی شده» را به نگارش درآوردند. نویسندگان، ضمن اشاره به شرایط نوین جهانی شدن اقتصاد، به برخی از اصول و چالش‌های فراروی بکارگیری مدل توسعه اقتصادی اجماع پکن اشاره کرده‌اند که البته با اجماع واشینگتن مورد مقایسه قرار نگرفت. جان ویلیامسون (۲۰۰۴) در مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخچه‌ای مختصر از اجماع واشینگتن»، ضمن اشاره به ۱۰ مورد از اصول کلیدی اجماع واشینگتن، راه‌حل خروج از بحران بدهی و توسعه در امریکای لاتین را توضیح می‌دهد. این مقاله بر توضیح مفهوم اجماع واشینگتن تمرکز کرده است. جوزف استیگلیتز (۱۳۸۵) در مقاله خود با عنوان «پس از اجماع واشینگتن»، ضمن انتقاد از اجماع واشینگتن یک سری اصول برای اصلاح این اجماع با عنوان اجماع پساواشینگتن ارائه کرد. این تحقیق تنها به ارزیابی درونی اجماع واشینگتن پرداخته است. در اثر دیگری، رامو (۲۰۰۴)، در پژوهشی با عنوان «اجماع پکن»، با تمرکز بر روی مفهوم اجماع پکن

به بررسی ابعاد و اصول آن پرداخته است و مقایسه تطبیقی بین دو اجماع بررسی نمی‌شود.

در کل، تحقیق حاضر با تمرکز بر محورهای مهم اجماع پکن و اجماع واشینگتن، متاثر از ادبیات فوق تلاش می‌کند به این سؤال اصلی پژوهش پاسخ دهد که شباهت‌ها و تفاوت‌های اجماع واشینگتن و اجماع پکن کدامند؟ و تا چه حد اجماع پکن می‌تواند به الگوی جدید توسعه برای کشورهای خواهان توسعه تبدیل شود. بنابر فرضیه، به نظر می‌رسد شباهت‌های دو مکتب: تاکید بر صادرات، تجارت آزاد و الگوی توسعه‌گرایی در مقولات اقتصادی و سیاسی، از سوی هر دو مکتب است. تفاوت دو مکتب: در تاکید اجماع پکن بر دولت‌محوری و اقتدارگرایی در توسعه، تلفیق جغرافیای اقتصادی و سیاسی و تاکید بر اقتصاد مبتنی بر نوآوری است که در اجماع واشینگتن نادیده گرفته شده است. چهارچوب نظری موضوع مبتنی بر اقتصاد سیاسی دولت‌محور رابرت گیلپین است. برای بررسی موضوع نیز از روش پژوهش علی - مقایسه‌ای استفاده شده است.

۱. مفهوم اقتصاد سیاسی دولت‌محور

هرچند دلایل مطرح شده در خصوص محدودیت‌های سیاست، افول دولت و عقب‌نشینی دولت به تبع تفوق نسبی اقتصاد لیبرالی و جهانی شدن^۱ به وجود آمده است، اما باید خاطر نشان کرد به‌رغم وجود لفاظی در مورد سیاست‌های نئولیبرال، همچنان پیوندی تنگ‌انگ میان عملیات بازار و میزان نظارت دولت، در سطح ملی و بین‌المللی، وجود دارد (اسمیت و همکاران، ۱۳۹۲: ۳). برای بررسی کنندگان اقتصاد سیاسی بین‌الملل، اهمیت اساسی دارد که نگاه خود را روی دولت و نحوه سازگار شدن با نیروهای داخلی و خارجی متمرکز سازند (گریفیتس، ۱۳۹۳: ۳۳۹). با وجود اهمیت اقتصاد بازارمحور، اعتقاد بر این است که بازار و نیروهای اقتصادی به تنهایی نمی‌توانند تعیین‌کننده ساختار و اقتصاد جهانی باشند (گیلپین، ۱۳۹۲: ۲۸). باید توجه داشت که بازار جهانی مستقل از سیاست وجود ندارد، حتی اگر بازار آزاد و آزادی تجارت و فعالیت اقتصادی را در نظر بگیریم، این امر زائیده

تصمیم دولت است. پژوهش حاضر به این مسئله عنایت دارد که در کنار توجه جدی به نقش دولت/ملت در عرصه اقتصاد، نقش بازار قابل توجه و تامل است، اما در عین حال ستایشگر دست نامرئی دولت در اقتصاد هم نیست. گیلپین معتقد است که پژوهشگران برای ارزیابی جامع و درک صحیح اقتصاد جهانی، نیازمند توجه همزمان به نقش بازار و دولت هستند (گیلپین، ۱۳۹۲: ۲۹).

به نظر گیلپین، یکی از انتقادات مهم از پارادایم واقع‌گرایی دولت‌محور این است که دولت به واحدی تبدیل شده که در بعد اقتصادی، کارکردی نخواهد داشت و با اینکه در گذشته برای ایجاد ثروت و مدیریت امور جهانی بسیار موثر بوده است، اما تحولات اقتصادی معاصر سبب از دست دادن کارکرد گذشته آن شده است (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۰۰). اما به نظر رابرت گیلپین، اقتصاد باز حتی با وجود موفقیت در عرصه بین‌المللی، یک وضعیت استثنا است و این دولت محوری در اقتصاد است که همواره در جهان ثابت است. گیلپین معتقد است «دولت/ملت همچنان به عنوان یک بازیگر مهم در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی اقتصاد باقی خواهد ماند» (گیلپین، ۱۳۹۲: ۷). به عبارت بهتر بنا به گفته گیلپین هنوز سیاست ملی، تعیین‌کننده اصلی امورات اقتصادی است (Gilpin, 2001: 3).

۲. اصول، اهداف و شاخص‌های اجماع واشینگتن

اجماع واشینگتن^۱ برای خلاصه‌سازی موضوع مشترک در میان توصیه‌های ارائه شده توسط نهادهای مستقر در واشینگتن مانند صندوق بین‌المللی پول،^۲ بانک جهانی^۳ و وزارت خزانه‌داری آمریکا^۴ مورد استفاده قرار گرفت، که مجموعه‌ای از سیاست‌های تعدیل ساختاری^۵ است. یعنی سیاست‌های اقتصادی که کشورها باید به منظور کسب صلاحیت برای اخذ وام از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و کمک به بازپرداخت بدهی‌های قدیمی‌شان به بانک‌های تجاری، دولت‌ها و بانک

1. Washington Consensus
2. International Monetary Fund
3. World Bank
4. U.S. Department of the Treasury
5. Structural Adjustment Politics



جهانی از آنها پیروی کنند (سلیمی فر و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۶). واژه اجماع واشینگتن در سال ۱۹۸۹ برای اولین بار توسط جان ویلیامسون^۱ استفاده شد. اجماع واشینگتن به مجموعه فرهنگ و اجماع موجود در خصوص نسخه‌های توسعه‌ای در داخل نهادهایی همچون صندوق بین‌المللی پول، گروه بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی اطلاق می‌شود (ظریف و سجادی‌پور، ۱۳۹۱: ۶۵۸).

در پایان دهه ۱۹۷۰ میلادی، تحت‌تاثیر اقتصاددانان مکتب شیکاگو^۲ و دگرگونی‌های ناشی از تحول در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی بریتانیا و آمریکا، موج تازه‌ای در عرصه اندیشه اقتصادی به پا خاست که طی مدت زمانی کوتاه بخش بسیار بزرگی از کشورهای پیشرفته را در بر گرفت. همزمانی این رویداد با زایش و گسترش بحران بدهی‌های خارجی در شمار زیادی از کشورهای در حال توسعه، روایت تازه مکتب شیکاگو را در انطباق با مسائل «جهان سوم»، در سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی به ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پراکنده ساخت و از آنجا به دنیای در حال توسعه رسید. بعدها، با فروریزی دیوار برلین و افول جاذبه مکاتب مارکسیستی، این تحول فکری اقتصادی با سرعت بیشتری به محافل تکنوکراتیک، کانون‌های دانشگاهی و حلقه‌های رهبری در شمار زیادی از کشورهای امریکای لاتین، آسیا و آفریقا راه یافت (Williamson, 2003: 10).

اجماع واشینگتن شامل فهرستی از سیاست‌های اقتصادی بود که از نظر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و وال استریت، حداقل نیاز برای سلامت هر اقتصادی به شمار می‌آمد و ادعا می‌شد که جوهر خرد مشترک انسانی است که تمامی اقتصاددانان نسبت به آنها اشتراک نظر دارند (نقی‌زاده، ۱۳۹۱: ۹). شکل زیر نشان دهنده اصول ۱۰ گانه اجماع واشینگتن است:



جدول-۱: اصول ۱۰ گانه اجماع واشینگتن

عنوان	شرح
۱- انضباط مالی	این موضوع مربوط به چهارچوب منطقه‌ای می‌شد که در آن تقریباً همه کشورها با کسری بزرگ در بودجه که به بحران تراز پرداخت‌ها و تورم بالا منجر می‌شد مواجه بودند. این امر عمدتاً قشر فقیر را تحت‌تاثیر قرار می‌داد؛ زیرا ثروتمندان می‌توانستند سرمایه خود را در خارج از کشور نگهداری کنند.
۲- مرتب‌سازی مجدد اولویت مصارف عمومی	روش مخارج باید تغییر یابد، به طوری که به نفع رشد و به نفع فقرا باشد، تغییراتی مانند تبدیل یارانه نامناسب به بهداشت و آموزش پایه و زیرساخت‌ها.
۳- اصلاحات مالیاتی	هدف تعیین نظام مالیاتی است که بتواند پایه مالیاتی گسترده را با نرخ‌های مالیات نهایی متوسط ترکیب کند.
۴- آزادسازی نرخ‌های بهره	---
۵- نرخ ارزهای رقابتی	---
۶- آزادسازی تجارت	البته اختلاف نظرانی در این باره وجود دارد که آزادسازی تجارت با چه سرعتی باید انجام شود، اما همه صاحب‌نظران در اصل قضیه آزادسازی توافق دارند.
۷- آزادسازی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی	این شامل آزادسازی گسترده حساب سرمایه نمی‌شود.
۸- خصوصی‌سازی	یک فرایند جهت انتقال دارایی‌ها به واحدهای ممتاز به نسبت ارزش واقعی‌شان است. شواهد نشان می‌دهد که این امر سودمند است اگر به درستی انجام شود، و واحدهای خصوصی یا در یک بازار رقابتی به فروش می‌رسند و یا به درستی تنظیم می‌شوند.
۹- مقررات‌زدایی	این امر به طور خاص در کاهش موانع ورود و خروج تأکید دارد، نه بر لغو مقررات طراحی شده برای امنیت یا حفظ محیط زیست، و یا برای کنترل قیمت‌ها در یک صنعت غیررقابتی.
۱۰- حقوق مالکیت	این در درجه اول شامل ایجاد یک بخش غیررسمی با توانایی برای به دست آوردن حقوق مالکیت با هزینه‌های قابل قبول است.

باید به این نکته توجه داشت که بخشی از تفوق نسبی اجماع واشینگتن، مربوط به ساختار بین‌المللی آن زمان، یعنی فروپاشی شوروی به عنوان مرجع اصلی یک اقتصاد دولتی و اقتدارگرا بود. در این رابطه موسی نعیم^۱ مدعی است فروپاشی ناگهانی سیستم شوروی و سرخوردگی ناشی از ایده‌های سوسیالیستی، ارائه مجموعه فکری جایگزین برای چگونگی سازماندهی زندگی اقتصادی و سیاسی در عصر پساشوروی را لازم نمود (Naim, 2000). اما چه از رویکرد دولت‌محورانه این پژوهش به قضیه نگاه کنیم و چه از منظر منتقدان این اجماع و چه از واقعیت‌های مشاهده‌پذیر در بررسی دستاوردهای اجماع واشینگتن، بسیاری از نتایج اتخاذ سیاست‌های اجماع واشینگتن به اندازه‌ای که مدافعان بازار آزاد انتظار



داشتند، مثبت نبود. به عنوان مثال، چندین کشور کمتر توسعه یافته در ببحوحه اجرای برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول که یارانه‌های غذا و سوخت را حذف کردند با شورش‌های شدیدی مواجه شدند، بطور مثال در بولیوی تظاهراتی برپا شد بخاطر حذف یارانه سوخت که موجب افزایش ۹۰ درصدی بهای سوخت در این کشور شده بود (میلر، ۱۳۹۳: ۳۳۱). در حالت کلی دو برداشت از اجماع واشینگتن وجود دارد؛

نخست: برداشت بنیادگرایان مبتنی بر بازار؛ این برداشت متشکل از اعتقادات منتقدان در مورد مجموعه‌ای از سیاست‌های نئولیبرالی که مؤسسات یا نهادهای مالی بین‌المللی بر مشتریان خود تحمیل می‌کنند است. اما باید در نظر داشت که خود ویلیامسون همواره به این قرائت معترض بوده و آن را رد کرده و در این مورد چنین اظهار می‌کند که برخی از نظریه‌های نئولیبرال، آشکارا در فهرست من جایی نداشته‌اند، مثل: پول‌گرایی، نرخ پایین مالیات که برای اقتصادهای طرفدار عرضه ضروری است، دولت حداقل که هیچ مسئولیتی در زمینه اصلاح توزیع درآمد یا درونی‌سازی پیامدهای خارجی نمی‌پذیرد و یا جریان آزاد سرمایه (Williamson, 2003: 11).

دوم: سیاست‌های اتخاذ شده توسط مؤسسات برتون وودز؛ مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی برای کشورهای در حال توسعه توسط نهادهای مالی بین‌المللی، عمدتاً صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که در سال ۱۹۴۵ توسط خود این مؤسسه تأسیس شده است، قدرتی برای اعمال این سیاست‌ها بر کشورهای فقیر آن دوره محسوب می‌شدند (سلیمی‌فر و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۰-۱۹). در پاسخ به این تفسیر، ویلیامسون نظر مساعد دارد؛ بدین‌گونه که معتقد است «از آنجا که من از گزارشگران دقیق واشینگتن در سال ۱۹۸۹ بودم، مفهومی که در ذهن داشتم با این تفسیر دوم شباهت‌هایی داشت، ولی لزوماً همه اصول من با این نهادها همخوانی نداشت، مثلاً واشینگتن هرگز رسماً، همانند من، از نرخ ارز رقابتی طرفداری نمی‌کرد» (Williamson, 2003: 11).

البته در برهه‌ای از زمان اجماع واشینگتن به حدی در گوشه و کنار جهان

ریشه دوانده بود که اغلب دولتمردان این اصول را به کار بسته و بیشتر از اینکه یک راه حل مشکل اقتصادی باشد به یک معضل اقتصادی بدل شد. به طوریکه برنامه تعدیل ساختاری یکی از ارکان نخستین برنامه پنج ساله توسعه جمهوری اسلامی ایران بوده است (علوی تبار، ۱۳۷۳: ۵-۱۲۳). در همین راستا خوسودفسکی^۱ معتقد است نظم نوین جهانی بر پایه تفاهم غلط واشینگتن و وال استریت بنا شده است که طبق آن سیستم بازارهای آزاد به مثابه تنها انتخاب، در چهارچوب حکم ازلی رفاه جهانی ممکن و مقدور اعلام می شود و کلیه احزاب سیاسی، چه سبز، چه سوسیال دموکرات و حتی کمونیست های دیروزی، همگام با مدافعین این نظم نوین به تأیید آن می پردازند (خوسودفسکی، ۱۹۹۹: ۲۶).

از جمله انتقادات فراروی اجماع واشینگتن، اصول فکری اجماع پساواشینگتنی توسط استیگلتیز^۲ بود. محور فکری پساواشینگتن به جای تأکید بر ایده های نئوکلاسیک در رقابت و برتری کامل بازارها، تأکید بر تنظیمات نهادی فعالیت های اقتصادی، اهمیت نقص های بازار و نتایج بالقوه تفاوت و یا تغییر در مؤسسات است. پساواشینگتن، اجماع واشینگتن را به دلیل مخالفت شدید با مداخلات دولت رد کرده و سیاست های تثبیت کننده اجماع واشینگتن را برای اثرات سوء کوتاه مدت و بلندمدت آنها زیر سؤال می برد. به عنوان مثال، پساواشینگتن اذعان می کند، در هسته اصلی فرایند توسعه، یک تغییر عمیق در روابط اجتماعی، توزیع حقوق مالکیت، الگوهای کار، شهرنشینی، ساختار خانواده و غیره نهفته است که برای تجزیه و تحلیل های محدود به اقتصاد کلان ناکافی و گمراه کننده است (سلیمی فر و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۶). در نقد اجماع واشینگتن حتی برخی معتقدند که ظهور نظام های سیاسی پوپولیستی خصوصاً در امریکای لاتین، در واقع نتیجه شکست اقتصادی اجماع واشینگتن است (Leonard, 2006). البته برخی از صاحب نظران در خصوص انتقاد از اجماع واشینگتن با احتیاط این اصول را نقد کرده و صرفاً در راستای پذیرش اصول اجماع واشینگتن چند موردی نیز به

1. Michel Chossudovsky
2. Joseph Stiglitz

صورت توصیه به آنها اضافه نمودند. به عنوان مثال دنی رودریک^۱ برابر شکل زیر، ۱۰ اصل دیگر به اصول اجماع واشینگتن برای کارکرد صحیح این اجماع سفارش می‌کند.

جدول-۲: قوانین و رفتارهای مناسب برای ارتقای رشد اقتصادی اجماع واشینگتن

اصول اجماع واشینگتن	اصول اجماع واشینگتن
۱۱- حاکمیت شرکتی	۱- انضباط مالی
۱۲- مبارزه با فساد	۲- مرتب‌سازی مجدد اولویت‌های مصارف عمومی
۱۳- بازار کار انعطاف‌پذیر	۳- اصلاحات مالیاتی
۱۴- پیروی از انضباط سازمان جهانی تجارت	۴- آزادسازی نرخ‌های بهره
۱۵- پیروی از ضوابط و استانداردهای مالی بین‌المللی	۵- نرخ ارزهای رقابتی
۱۶- آزادسازی سنجیده حساب سرمایه	۶- آزادسازی تجارت
۱۷- نظام نرخ ارز غیرواسطه‌ای	۷- آزادسازی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی
۱۸- استقلال بانک مرکزی/ تورم برنامه‌ریزی شده	۸- خصوصی‌سازی
۱۹- شبکه امنیت اجتماعی	۹- مقررات‌زدایی
۲۰- فقرزدایی	۱۰- حقوق مالکیت

منبع: (Rodrik, 2006: 978)

۳. اصول، اهداف و شاخص‌های اجماع پکن

اجماع پکن^۲ هرچند نسخه مشابه توصیه‌نامه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول قلمداد نمی‌شود، ولی به طور نانوشته، ترکیب سرمایه‌داری، اقتدارگرایی و سرکوب آزادی‌های سیاسی و مدنی را با هم می‌آمیزد که گاه از آن با عنوان «سرمایه‌داری اقتدارگرا» یاد می‌شود (سجادپور، ۱۳۹۱: ۱). در یک تعریف، اجماع پکن برای توصیف یک وضعیت در حال ظهور برای نشان دادن طریق توسعه اقتصادی البته به تقلید از سیاست‌های اقتصادی چین به کار برده شده است. از این منظر اجماع پکن در برگیرنده آرای کامل و جامعی از سیاست‌های اقتصادی است. اجماع پکن، به مداخله در حفظ بازار ارز و سازوکار آن اعتقاد دارد. دولتمردان چینی برای اینکه صادرات، محرک اصلی توسعه اقتصادی شود، به شدت تمایل به حفظ و کنترل سرمایه دارند (Bird & Etc, 2012: 1934).



آنچه یک چینی بهتر از همه می‌شناسد، هنر انطباق با موقعیت‌ها است (دلین، ۱۳۵۴: ۵). چین، از سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ میلادی، به اقتباس از بعضی محورهای اقتصادی «اجماع واشینگتن» پرداخت، از جمله تحکیم مالکیت خصوصی، مبارزه با تورم، راه‌گشودن بر سرمایه‌گذاری‌های خارجی و استفاده گسترده از اهرم تجارت خارجی در خدمت توسعه. با این حال رهبران پکن شماری از رهنمودهای اقتصادی اجماع واشینگتن در عرصه آزادسازی و نیز ابعاد سیاسی آن را نادیده گرفتند. اصلی‌ترین نظریه‌پرداز این مفهوم در سال ۲۰۰۴ توسط جاشووا کوپر رامو^۱ بود که از نظر وی اجماع پکن یک نظم بین‌المللی جدید و واقعا مستقل است که برای حفاظت از زندگی و انتخاب‌های سیاسی در جهان، توسط یک مرکز قدرت مهمی تدارک دیده شده است (Ramo, 2004: 3). عواملی همچون سیاست خارجی توسعه‌گرای چین، شاخص‌های چشمگیر اقتصادی این کشور، عملکرد قابل قبول چین در بحران مالی شرق آسیا و ناکارآمدی تدریجی الگوی اجماع واشینگتن موجب شد، اجماع پکن مورد توجه قرارگیرد (شیرخانی و ارغوانی پیرسلامی، ۱۳۹۵: ۱۴۷). اصول مدنظر اجماع پکن در سه اصل اساسی خلاصه شده است که عبارتند از: ۱- نوآوری و تجربه‌پایدار: به این معنی که هیچ قانون ثابت و حک شده‌ای برای رسیدن به توسعه وجود ندارد و متعاقب موقعیت‌های مختلف زمانی و مکانی، استراتژی‌های توسعه متفاوتی وجود دارد؛ ۲- کاهش تاکید بر رشد تولید ناخالص داخلی نسبت به توسعه پایدار و برابری: رشد و توسعه اقتصادی یک جامعه را نباید صرفا با رشد تولید ناخالص داخلی^۲ برآورد کرد بلکه، باید تلاش نمود توسعه پایدار و منصفانه ایجاد شود. توجه به این مقوله از آنجایی ناشی می‌شود که توسعه متوازن در حال حاضر یک نگرانی جدی برای این کشور است و حداقل از زمان شروع توسعه اقتصادی، شکاف طبقاتی در این کشور خیلی عمیق شده است. توسعه امری همه‌جانبه است خصوصا نگرانی فزاینده جامعه در خصوص محیط زیست باید

1. Joshua Cooper Ramo
2. Gross Domestic product (GDP)

برطرف شود. رشد تولید نباید به هر قیمتی بوده و برای عرصه محیط زیست آسیب‌زا شود (Ramo, 2004: 23)؛ و ۳- حق تعیین سرنوشت: این مورد از اصول اجماع پکن به این مسئله دلالت دارد که برخلاف اجماع واشینگتن که تا حد زیادی نقش جغرافیای سیاسی را نادیده گرفته بود، رامو استدلال می‌کند، به ویژه در چین، جغرافیای سیاسی و جغرافیای اقتصادی اساساً با هم در ارتباط هستند. همچنین با توجه به بدبینی چین به نیت غرب و به خصوص آمریکا، این کشور تمایل به داشتن قدرت برای تعیین سرنوشت خود دارد (Ramo, 2004: 40). بخش‌های مهم این ایده عبارتند از: احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت سرزمینی، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله متقابل در امور داخلی کشورها، برابری، مبادلات سودمند متقابل و در نهایت همزیستی مسالمت‌آمیز (شیرخانی و ارغوان پیرسلامی، ۱۳۹۵: ۱۴۴).

البته چین در عین توجه به تعیین سرنوشت خود، همواره با این انتقاد روبرو است که بی‌توجهی و سواستفاده شدیدی از حقوق مالکیت معنوی دیگر جوامع دارد (Halper, 2010: 117). یکی دیگر از انتقادات به مدل توسعه چین این است که با اینکه چین به تعامل با جامعه جهانی روی آورده است، ولی دقیقاً زمانی که غرب در حال فشار آوردن به کشورهای موسوم به برهم‌زننده نظم بین‌الملل از جمله کره شمالی، برای قاعده‌مند کردن رفتارشان بود، از آنها در جهت افزایش درآمد اقتصاد ملی خود حمایت می‌کرد (Halper, 2010: 119). چین همواره از تقابل اسمی یا واقعی مدل توسعه خود در قبال ایالات متحده و اجماع واشینگتن دوری جسته و معتقد به رشد صلح‌آمیز و به دور از ایجاد حساسیت در مقوله توسعه است (Huang, 2011: 4). چین با توجه به اینکه هیچ‌گاه به دنبال هژمونی نبوده است، بدین منظور از عرضه این اجماع به شکل جهان‌شمول پرهیز کرده و مقامات چینی معتقد هستند کشورها باید تلاش کنند با توجه به نوع جامعه خود، مدل مختص خود را برای توسعه تدوین کنند (Rebel, 2010: 19-20).

از نظر ویلیامسون، سیاست توسعه چین را می‌توان در پنج مفهوم اصلاحات، نوآوری، رشد صادرات محور، سرمایه‌داری دولتی و خودکامگی خلاصه

نمود^۱ (Sanusi, 2012: 2). ولی باید دید آیا همه جهان و یا حداقل بازارهای نوظهور، اجماع پکن را به عنوان مدل توسعه خود قرار می‌دهند یا نه؟ بدین صورت که تاکید بر نوآوری که از اصول اساسی مدل چینی توسعه است، اغلب می‌تواند مستلزم هزینه باشد. همچنین اقتدارگرایی حامی این توسعه چینی ممکن است در بین کشورهای نوظهور خیلی مناسب نباشد و مردم خواهان تجدیدنظر باشند و در ادامه معتقد است که اساسا اجماع پکن بر مفروضه‌های اصول اجماع واشینگتن مدنظر خود وی قرارداد (Williamson, 2012: 2-3).

از نظر عارف دیرلیک^۲ از منتقدان این اجماع، خود رامو در مقاله‌ای که این اجماع را معرفی می‌کند، از عدم قطعیت درباره اظهارنظرانش رنج می‌برد و به سادگی از تضادهای اساسی این متن عبور کرده و آن را دور می‌زند و در واقع در عصر آشفتنگی نئولیبرالیسم اجماع پکن نمی‌تواند جایگزین آن باشد، ولی می‌تواند یک راه نجات قلمداد شود (Dirlik, 2006: 3). در واقع، احتمالا مدل چینی توسعه یا همان اجماع پکن، بومی شده اشکال جهانی توسعه است. البته اجماع پکن ممکن است یک نظم اقتصادی جهانی جدید باشد به این دلیل که تفاوت‌های فرهنگی و سیاسی برای امکان توسعه را مدنظر قرار می‌دهد (Dirlik, 2006: 5). هرچند باید گفت آن‌گونه که انتظار می‌رود این اجماع نتوانسته از مجموعه‌ای از ارزش‌های جذاب برخوردار باشد، تا از آن به یک الگوی پیشرو برای سایر کشورها در جهت توسعه استفاده شود. به طوری‌که از نظر هووانگ در محیط کلان بین‌المللی، انطباق با اصول اجماع پکن ایجاد نشده چرا که از موانع جدی فراروی آن این است که رشد اقتصادی کلان چین در نهایت موجب رشد درآمد شخصی نشده است (Huang, 2011: 25).

اگر چنانچه این مدل جذابیت‌هایی هم دارد، ناشی از برخی نکات قابل توجه آن است؛ بدین صورت که به عنوان مثال مدل چینی توسعه یا به عبارتی اجماع پکن، به سخنی آشنا در محافل آکادمیک و سیاست گذاری در کشورهای مختلف

1. Despotism
2. Arif Dirlik

تبدیل شده است. این مدل خصوصا در کشورهایی که در آنها به آزادی^۱ به دلایل مختلف حساسیت وجود دارد، مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفته است؛ زیرا که چینی‌ها این رشد اقتصادی را در متن سرکوب سیاسی پیش برده‌اند (شریعتی نیا، ۱۳۸۶: ۶۶۵). همزیستی موفقیت‌آمیز و مسالمت‌آمیز اقتدارگرایی و اقتصاد آزاد در چین، گزاره اثبات شده‌ای است مبنی بر اینکه سرمایه‌داری به دموکراسی منجر نمی‌شود. همین مسئله نگرانی مهمی برای غرب به شمار می‌آید. بنا به گفته *استفان هالپر*^۲، آنچه برای غربی‌ها خیلی ناراحت کننده است، این است که این همه رشد اقتصادی هیچ ربطی با دموکراسی سیاسی ندارد و این رویداد بسیاری از باورهای غربی را در خصوص ارزش‌های لیبرال دموکراسی به چالش کشیده است (Halper, 2010: 117). خطر اصلی چین نه لزوماً حمله اقتصادی یا نظامی علیه غرب بلکه این نحوه از رشد اقتصادی چین، در حال نقد این تفکر غالب است که توسعه اقتصادی باید در موازات کاربست اصول سیاسی اقتصادی لیبرال دموکراسی باشد؛ همان ایده‌ای که سرمایه‌داری غرب همچنان برای بقای خود بر آن تکیه دارد. بازار مستبدانه، تعبیر *هالپر* از مدل چینی توسعه است، هرچند که عملا چین در راستای همین استبداد بازاری خود برخی از اصول لیبرال دموکراسی را به عاریت گرفته است، مثل بازکردن مرزهای خود به روی سرمایه‌گذاری خارجی، اجازه خصوصی‌سازی در حوزه اقتصادی، انعطاف در مالیات و نیروی کار، موانع نظارتی حداقل و ایجاد زیرساخت مناسب برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی (Halper, 2010: 126). علاوه بر موارد فوق، رشد اقتصادی، نتیجه پیگیری سیاست‌های هوشمندانه چندگانه است. به‌طوریکه چین با در اختیار داشتن نخست، نیروی کار فراوان و بسیار ارزان، دوم، سازمان تجارت جهانی و سوم پایین نگاه داشتن عمده‌ی ارزش یوان^۳ در برابر دیگر ارزهای رایج بین‌المللی، توانسته رشد اقتصادی خود را بسط و گسترش دهد (شاهنده، ۱۳۹۳). اینجاست که جمله «باد برخواسته از شرق، غرب را با خود خواهد برد» به ذهن انسان متبادر می‌شود. ناپلئون همواره چین را

1. Freedom

2. Stefan Halper

3. Yuan



غول خفته نامید و آرزو می کرد که هیچ گاه بیدار نشود و می گفت: «چین، در آنجا چون غول بزرگ خفته است، بگذار بخواهد، چون هنگامی که بیدار شود جهان را تکان خواهد داد» (لاردی، ۱۳۷۴: ۱). از نظر استیون چیانگ^۱، این تحول اقتصادی عظیم چین و گذار از یک اقتصاد سوسیالیستی به نظام سرمایه داری، بزرگ ترین برنامه اصلاح ساختار اقتصادی در تاریخ به شمار می رود. جالب است که متولی این گذار یک رژیم اقتدارگرا از نوع سوسیالیستی بود. شاید تعبیر هایک^۲ مبنی بر اینکه می گفت «نتایج ناخواسته کش انسانی» برای توضیح این واقعه جالب باشد (کوز و وانگ، ۱۳۹۳: ۱۳). چین با این رشد اقتصادی خود نظریه های رایج در مورد استراتژی های توسعه اقتصادی و نقش مخرب دولت در اقتصاد را با چالش مواجه کرد (Kennedi, 2010: 461).

الگوی اقتصادی کنونی چین که مائو حتی در بدترین کابوس های خود نمی توانست مجسم کند، از همان آغاز از سوی نظریه پردازان نظام پکن «اقتصاد سوسیالیستی بازار» نام گرفت، یا بنا به گفته محسن رنانی در چین شاهد «سوسیالیسم سرمایه دوست» هستیم (پیکتی، ۱۳۹۳: ۲۷). به عبارتی مدل اقتصادی چین مخلوطی از نقش دولت و بازار را نشان می دهد، یا همانند گیلپین بهتر است گفته شود چین تلاش خود را معطوف به ترکیب رژیم سیاسی به شدت اقتدارگرا با اقتصاد بازار کرده است (گیلپین، ۱۳۹۲: ۴۱۴). امروزه مائو نیست بیند که نیروهایی همچون اقتصاد بازار و کارآفرینی خصوصی که زمانی آفت اقتصاد سوسیالیستی چین تلقی می شد، اکنون پایه و اساس اقتصاد چین را شکل داده است (کوز و وانگ، ۱۳۹۳: ۱۰). دنگ بهود استانداردهای زندگی روزمره مردم و نه رهنمودهای مائو را محک ارزیابی صحت و سقم سیاست های داخلی و خارجی چین خواند و قویا از این ایده دفاع نمود که واقعیات باید تعیین کننده سیاست ها باشد و نه رویه های مائو (بهرامی، ۱۳۹۲).

1. Steven Chiang
2. Friedrich Hayek

۵. بررسی تطبیقی اجماع واشینگتن و اجماع پکن: شباهت‌ها و تفاوت‌ها
در ادامه مهمترین موارد اشتراک و افتراق دو مکتب اجماع پکن و اجماع واشینگتن
به بحث گذاشته می‌شود:

شباهت‌های اجماع واشینگتن و پکن. به طور خلاصه شباهت‌های این دو
مکتب بیشتر در تاکید بر صادرات، توجه به تجارت آزاد و الگوی توسعه‌گرایی در
مقولات اقتصادی- سیاسی بوده است. با این توضیح که هر دو اجماع در راستای
توسعه بخشی به اقتصاد خود از مکانیزم رشد صادرات و صادرات محوری پیروی
می‌کنند. استراتژی صادرات موجب مزیت‌های مختلف برای یک کشور هم از
لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ مقولات فنی، مدیریتی، نوآوری و غیره می‌شود.
همچنین در بحث از تجارت آزاد و تجارت محور بودن این دو اجماع لازم به ذکر
است که اساسا تجارت آزاد در اجماع واشینگتن که نماد یک سیاست اقتصادی
لیبرالیستی است، خیلی قابل توجه است.

در چین بعد از یک دوره انزواگرایی در سیاست خارجی از زمان انقلاب
کمونیستی، نگاه محاسبه‌گرایانه رهبران جدید جای نگاه تقابل‌گرایانه مائو را گرفت
و از طرفی هم وضعیت بد اقتصادی به تبع سیاست جهش بزرگ به جلو، موجب
شد چین به تعامل در عرصه سیاست خارجی و به خصوص در حوزه اقتصاد با
دیگر نقاط جهان روی بیاورد. تجارت آزاد با دیگر کشورهای جهان و
تجارت محور بودن اقتصاد یک کشور بنا به خصلت‌های مختلف همچون دسترسی
آزاد به انواع بازارها، دسترسی آزاد به اطلاعات بازارها و غیره، موجب می‌شود
توسعه اقتصادی یک کشور از قوام بیشتری برخوردار بوده و بر دامنه توسعه
اقتصادی یک کشور افزوده شود.

در برخی از اصول که اساسا مختص به اصول اجماع واشینگتن بود، اجماع
پکن از این سیاست‌ها، عاریت گرفته است. به عنوان مثال اولویت‌بندی مخارج
عمومی که از اصول مصرح اجماع واشینگتن است، در عمل دو کشور چین و
امریکا به سمت استفاده از این اصول حرکت کردند؛ به طوری که هر دو کشور به
طور فزاینده‌ای به سمت مراقبت‌های بهداشتی، آموزش و پرورش و توجه به

بودجه بازنشستگی پیش رفته‌اند (Mckinnon, 2010: 8-9). در خصوص آزادسازی تجارت و آزادسازی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی هم که از اصول اجماع واشینگتن قلمداد می‌شود، هر دو کشور سیاست‌های نسبتاً لیبرال برای تجارت و سرمایه‌گذاری را دنبال می‌کنند.

با وجود تمام انتقادات نسبت به اجماع پکن که برخی از سیاست‌های لیبرالی در اقتصاد و اصول اجماع واشینگتن را بکار گرفته است، باید این واقعیت را در نظر گرفت که امروزه رشد اقتصادی جامعه در سایه انزواگرایی و منفک شدن از جامعه بین‌المللی ممکن نیست و چین هم به تبع حاکمیت دیدگاه عقلانی بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی، به این نتیجه رسیده که باید در راستای منافع ملی کشور ارزش‌های ایدئولوژیک خود را نیز تعدیل نماید و به مرادوده با جهان خارج به قدرت اقتصادی و به تبع آن به قدرت ملی کشور بیفزاید.

تفاوت‌های اجماع واشینگتن و پکن. در بررسی تفاوت‌های این دو اجماع باید گفت که تفاوت‌های دو اجماع، عبارت است از همان سه اصل اساسی تشکیل دهنده اجماع پکن که عبارت‌اند از: کاهش توجه به تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه که برای محاسبه رشد پایدار و عدالت در سیستم اقتصادی مهم است، تعهد به نوآوری و خودمختاری و ارتباط دادن جغرافیای اقتصادی با جغرافیای سیاسی هر کشور (Leonard, 2006). در توضیح موارد فوق لازم به ذکر است که: در اینجا منظور از کاهش توجه به تولید ناخالص داخلی بدین معنی است که صرفاً نباید تأکید زیادی بر حجم و رشد تولید ناخالص داخلی به عنوان معیار توسعه اقتصادی داشته باشیم. به عبارتی بهتر است گفته شود، از منظر رامو با اینکه اساساً امروزه رشد و توسعه یک کشور با این مفاهیم کمی سنجیده می‌شود، اما صرف توجه به تولید ناخالص داخلی نباید ملاک اصلی توسعه یک کشور قلمداد شود و رشد تولید ناخالص داخلی باید در خدمت عدالت و توسعه پایدار باشد. این نکته اصلی است که در اجماع پکن و یا مدل رشد اقتصادی چین لحاظ شده اما در اصول اجماع واشینگتن نادیده گرفته شده است. به بیان دیگر از منظر این مکتب رشد و توسعه عدالت‌محور مورد توجه است.

توجه به نوآوری اشاره به این مسئله دارد که هیچ قانون ثابتی برای توسعه اقتصادی برای عرضه به دیگر کشورها وجود ندارد. اصول اجماع واشینگتن با پشتوانه نهادهای برتون وودز درصدد تجویز نسخه‌های مشابه به کشورهای مختلف برای توسعه اقتصادی و برون‌رفت از بحران بدهی بود. رامو، در اجماع پکن به این مسئله نوآوری تاکید دارد و مقامات چین هم در رفتار خود که پرهیز از ارائه نسخه توسعه اقتصادی جهانشمول را در پیش گرفتند، نشان می‌دهند و معتقد هستند که بهترین راه رشد اقتصادی این است که هر کشوری مدل رشد اقتصادی خود را پیدا کند.

خودمختاری و یا به عبارتی حق تعیین سرنوشت در راستای رشد اقتصادی، یکی دیگر از اصول افتراق اجماع واشینگتن با اجماع پکن است. به طوری که از نظر رامو، ارتباط جغرافیای اقتصادی با جغرافیای سیاسی در اجماع واشینگتن نادیده گرفته شده است. این مسئله، بیشتر ناشی از نگرانی چین از بابت نیت دیگر کشورها خصوصاً غرب و امریکا باعث شده تا خودمختاری را در لابلای تصمیمات اقتصادی و سیاسی خود در پیش گیرد.

البته تفاوت بین این دو مکتب به سه اصل فوق محدود نمی‌شود بلکه می‌توان به موارد دیگری نیز اشاره کرد که در ادامه بیان می‌شود؛ در بحث از نرخ ارز، هرچند نوسانات دلار با توجه به نقش آفرینی که دلار در دنیا دارد بیشتر از نوسانات نرخ یوان، واحد پول چین است، اما از بابت قدرت خرید، دلار خیلی قوی‌تر از یوان عمل می‌کند. این فرض آنجایی بیشتر تقویت می‌شود که در نظر بگیریم با توجه به سیاست اقتصادی چین، این کشور علاقه‌مند است ارزش یوان را پایین نگه دارد. علت این مسئله از آنجایی ناشی می‌شود که چینی‌ها با پایین نگهداشتن ارزش یوان به طریقی دیگر قدرت رقابت را از دیگر قطب‌های اقتصادی گرفته‌اند. پس بازرگانان و صاحبان صنایع چینی با یوان با نرخ پایین، اجناس خود را تهیه می‌کنند و با دلار گران کالاهای خود را به فروش می‌رسانند (Mckinnon, 2010: 8-9).

در مورد اصل خصوصی‌سازی که یکی از ارکان اصلی اجماع واشینگتن و در



حالت کلی سیاست‌های اقتصادی بازارمحور است، در چین با اینکه امروزه شرکت‌ها و کارخانه‌های زیادی خصوصی شده‌اند، اما هنوز بسیاری از این بنگاه‌های اقتصادی و قدرتمند چین به شکل دولتی اداره می‌شوند (Mckinnon, 2010: 9).

حقوق مالکیت در چین ناامن‌تر از حقوق مالکیت در امریکا است و این انتقاد همواره بر چین وارد است که سواستفاده شدیدی از حقوق مالکیت معنوی سایر کشورها می‌کند. یکی از تفاوت‌های بارز در بررسی تطبیقی این دو اجماع در این است که محرک اصلی اقتصاد در مدل چینی، حتی با وجود نیروهای رقابتی در کشور، همچنان دولت است. این مسئله علاوه بر تفاوتی که با اجماع واشینگتن ایجاد می‌کند، مدل بدیلی برای توسعه اقتصادی شده است که معتقد است نیازی به حذف دولت و سپردن اقتصاد به دست نیروهای بازاری نیست.

نتیجه‌گیری

در تحلیل نهایی، نگاه دولت‌محور این پژوهش به این نتیجه رسیده که فارغ از همه دستاوردها، علت اساسی ناکارآمدی اجماع واشینگتن در کم‌توجهی به دولت و کارویژه دولت و نقش آن در توسعه است. در بررسی شکست و نتایج سیاست‌های اجماع واشینگتن همواره از عوامل اصلی شکست این سیاست‌ها، نادیده انگاشتن دولت و ضعیف و محدود شمردن دولت در عرصه اقتصادی است. در کنار نسل اول اصلاحات ملهم از اجماع واشینگتن که بیشتر رنگ و بوی اقتصادی داشت، نسل دومی از اصلاحات مطرح شد که عمدتاً حوزه‌های سیاسی و اجتماعی را در برمی‌گرفت. دموکراسی به عنوان بخش جدا نشدنی یک توسعه پایدار، مورد توجه قرار گرفت. استدلال این بود که بدون پیشرفت جامعه مدنی و پیدایش نهادهای برخوردار از اعتماد عمومی، فرایند رشد با مشکلات اساسی روبرو خواهد شد. تقریباً با توجه به این دلیل سیاسی است که ادعای مقاله بر این منطق استوار است که یکی دیگر از علل مهم شکست سیاست‌های اقتصادی اجماع واشینگتن در اغلب کشورها، ارجحیت موضوعات سیاسی¹ بر موضوعات اقتصادی

این دستورالعمل‌ها بود؛ زیرا پنهان‌کاری نهادهای پشتیبان این سیاست‌ها و یا به اصطلاح ضعف دموکراتیک^۱ در این حوزه‌ها بر شکست سریع سیاست‌های اقتصادی سرعت و شدت بخشید.

اجماع پکن، مدل چینی توسعه است، اما برای توسعه خود چین. به تبع انتقادات وارده از هر سو نسبت به اجماع واشینگتن در مورد نادیده انگاشتن مبحث زمان و مکان لازم برای کارساز بودن اصول اجماع، همین انتقاد می‌تواند دامن‌گیر اجماع پکن شود. به عبارتی، مسئله توسعه با توجه به فرهنگ ملی، نوع نظام سیاسی و جغرافیا از کشوری به کشور دیگر متفاوت خواهد بود. یک مدل بلامنازع در جهان وجود ندارد که قابل تعمیم به دیگر جوامع باشد. صرفاً اگر چنین مدلی هم باشد، نیاز به بومی‌سازی است. آینده رشد اقتصادی در چین اینگونه پیش‌بینی می‌شود: دست‌عضلانی دولت بر روی اهرم سرمایه‌داری.

در نهایت، هرچند نشانه‌های اصول اجماع پکن در توسعه اقتصادی چین قابل مشاهده است، اما مقامات چین از بکار بردن این اجماع با نیت تجویز به دیگر نقاط جهان دوری جسته و در واقع رامو این اجماع را با توجه به رشد اقتصادی چین به دیگر کشورها و به خصوص کشورهای در حال توسعه توصیه می‌کرد. با توجه به اینکه اجماع پکن همانند اصول اجماع واشینگتن، یک بسته سفارشی نبود که پشتوانه دولتی یا ایدئولوژیک بر مبنای اصول و ارزش‌های نئولیبرالیستی داشته باشد، می‌توان این تحلیل را ارائه کرد که اجماع پکن ظاهراً یک گمانه‌زنی فردی البته با شیوه علمی بوده و به نظر می‌رسد بیشتر از آنکه یک اجماع علمی بر سر یک موضوع باشد، یک ابداع شخصی است.



منابع:

الف) فارسی

- اسمیت، روی و دیگران. ۱۳۹۲. *اقتصاد سیاسی بین‌الملل در سده بیست و یکم*، ترجمه دکتر امیرمحمد حاجی یوسفی و دکتر روح‌الله طالبی آرانی، تهران: نشر مخاطب.
- بهرامی، سجاد. ۱۳۹۲. «رهبران پکن و اولویت توسعه اقتصادی»، *تحریریه مجله الکترونیکی انجمن ایرانی روابط بین‌الملل*.
- پیکتی، توماس. ۱۳۹۳. *سرمایه در قرن بیست و یکم*، ترجمه اصلان قودجانی، تهران: انتشارات نقد فرهنگ.
- خوسودفسکی، میشل. ۱۹۹۹. *خشن اما جهانی جنگ فقر، گسیخته، لجام جهانی تجارت*، ترجمه خ. طهوری و ف. جوان، تارنگاشت عدالت.
- دلین، ژان. ۱۳۵۴. *اقتصاد چین*. ترجمه سیروس سهامی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- استیگلیتز، ژوزف. ۱۳۸۵. «پس از اجماع واشینگتن»، ترجمه ناهید حکمی اصفهانی، *فصلنامه برنامه‌ریزی و بودجه*، شماره ۹۷.
- سجادپور، سیدمحمدکاظم. ۱۳۹۱. *سیاست خارجی و دنیای پرتلاطم*، تهران: نشر اطلاعات.
- سلیمی‌فر، محمد و دیگران. ۱۳۹۳. «اجماع واشینگتن و توسعه اقتصادی»، *مقاله ارائه شده جهت سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت*.
- شاهنده، بهزاد. ۱۳۹۳. *تغییر دیپلماسی چین بر مدار جهش اقتصادی*، برگرفته از: <http://www7.ahvaz.irna.ir/fa/News/81494120>.
- شریعتی‌نیا، محسن. ۱۳۸۶. «سیاست خاورمیانه‌ای چین»، *فصلنامه سیاست خارجی*، ۳ (۲۱): ۶۸۲-۶۶۳.
- شیرخانی، محمدعلی و ارغوانی پیرسلامی، فربرز. ۱۳۹۵. «اجماع پکن؛ الگوی نوین توسعه اقتصادی در عصر جهانی شده»، *فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۶، شماره ۱.
- ظریف، محمدجواد و سجادپور، سیدمحمدکاظم. ۱۳۹۱. *دیپلماسی چندجانبه*، تهران:

- اداره نشر وزارت امور خارجه.
- علوی تبار، علیرضا. ۱۳۷۳. «فقر و سیاست‌های تعدیل ساختاری»، *مجله راهبرد*، شماره ۴. قاسمی، فرهاد. ۱۳۸۴. *اصول روابط بین‌الملل*، تهران: نشر میزان.
- قوام، عبدالعلی. ۱۳۸۹. *سیاست‌های مقایسه‌ای*، تهران: سمت.
- کوز، رونالد و وانگ، نینگ. ۱۳۹۳. *چین چگونه سرمایه‌داری شد*، ترجمه سید پیمان اسدی، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
- گریفتس، مارتین. ۱۳۹۳. *نظریه‌های روابط بین‌الملل برای سده بیست‌ویکم*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- گیلپین، رابرت جی. ۱۳۹۲. *اقتصاد سیاسی جهانی؛ درک نظم اقتصاد بین‌الملل*، ترجمه مهدی میرمحمدی، محمود یزدان فام، علیرضا خسروی و همکاران، تهران: موسسه تدبیر اقتصاد.
- لاردی، نیکولاس. ۱۳۷۴. *چین در اقتصاد جهانی*، مترجمین دکتر غلامرضا آزاد و نقی نوری، تهران: کویر.
- مرتضوی، اسدالله. ۱۳۷۳. «تعدیل ساختاری، فاز نوین لیبرالیسم، آثار و نتایج سیاست‌های تعدیل در ایران»، *نشریه بانک و اقتصاد*، شماره ۱.
- میلر، ریموند سی. ۱۳۹۳. *اقتصاد سیاسی بین‌الملل (جهان‌بینی‌های متعارض)*، ترجمه محمدعلی شیرخانی، دکتر سیداحمد فاطمی‌نژاد و علیرضا خسروی، تهران: سمت.
- نقی‌زاده، محمد. ۱۳۹۱. «کمپلکس وال استریت، صندوق بین‌المللی پول و اجماع واشینگتن»، *فصلنامه مطالعات جهان*، شماره ۳.

ب) انگلیسی

- Bird, Graham & Etc. 2011. Is there a Beijing Consensus on International Macroeconomic Policy? **Discussion Papers in Economics**. Department of Economics University of Surrey Guildford. Vol. 40, No. 10: 1933-1943.
- Cooper Ramo, Joshua. 2004. **The Beijing Consensus**, London: The Foreign Policy Centre.
- Dirlik, Arif. 2006. Beijing Consensus: Beijing Gongshi. Who Recognizes Whom and to What End? **Generated from the Globalization and Autonomy Online Compendium**. University of Oregon.
- Gilpin, Robert. 2001. **Global Political Economy: Understanding the International Economic Order**. United States of America: Princeton University Press.
- Halper, Stefan. 2010. **The Beijing Consensus: How China's Authoritarian**

- Model Will Dominate the Twenty-First Center.** New York: Basic Books.
- Huang, Yasheng. 2011. Rethinking the Beijing Consensus. **Asia Policy**. No. 11: 1-26.
- Kennedy, Scott. 2010. The Myth of the Beijing Consensus. **Journal of Contemporary China**. 19(65): 461-477.
- Leonard, Andrew. Sep 15, 2006. **No consensus on the Beijing Consensus.** Available by: www.salon.com.
- McKinnon, Ronald I. 2010. China in Africa: the Washington Consensus versus the Beijing Consensus. **International Finance**. Vol. 13, No. 3: 495-506.
- Naim, Moises. 2000. Fads and Fashion in Economic Reforms: Washington Consensus or Washington Confusion? **Working Draft of a Paper Prepared for the IMF Conference on Second Generation Reforms.**
- Rebol, Max. 2010. Why the Beijing Consensus is a Non-Consensus: Implications for Contemporary China-Africa Relations. **Culture Mandala: Bulletin of the Centre for East-West Cultural & Economic Studies**. Vol. 9: 7-20.
- Rodrik, Dani. 2006. Goodbye Washington Consensus, Hello Washington Confusion? **Journal of Economic Literature**. Vol. XLIV: 973-987.
- Sanusi, Lamido Sanusi. 2012. **Neither the Washington nor Beijing Consensus – developmental models to fit African Realities and Cultures.** Speech by Mr Sanusi Lamido Sanusi, Governor of the Central Bank of Nigeria, at the Eirenicon Africa Public Lecture Series (EAPLS), held at The Royal School of Medicine, London.
- Schwab, K. 2015. **The Global Competitiveness Report 2014-2015**. Geneva: World Economic Forum.
- Williamson, John. 2003. From Reform Agenda to Damaged Brand Name. **Finance & Development.**
- Williamson, John. 2012. Is the "Beijing Consensus" Now Dominant? **Asia Policy**, No.13: 1-16.